

شهید اسماعیل رستمی



نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۰۹/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۲
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره ابتدایی
مدفن	رستمی

زندگینامه

در پنجاه و دو سال پیش (۱۳۰۹) کودکی در روستای رستمی متولد شد که پدرش زایر علی نام او را اسماعیل گذاشت تولد اسماعیل در یک روستای دور افتاده مانند تولد هزاران کودک دیگر تلقی می شد و در آن زمان کسی نمی دانست که این نوزاد خردسال در آینده چه حوادث و سرگذشت پر نشیب و فرازی در پیش رو خواهد داشت ولی حوادث و مسائلی که بعدها برای این کودک و این جوان و این شیرپیر در عرصه روزگار پیش آمد نشان داد که این شیرمرد با اینکه در محیطی که از کمی امکانات و محرومیتها رنج می برد چنان استعدادش در تاریکی درخشید که شهرتش زبازد عام و خاص گردید. مسلماً اگر حاج اسماعیل در محیطی پیش رفته تر از این قرار می گرفت و استعدادش درست بکار گرفته می شد انتظاری بس بیشتر امید می رفت ولی باز امروزه کمتر کسی است که وی را شناسد و خدماتش را تقدیس نکند حاج اسماعیل در سن هفت سالگی در دنیای پر تلاطم آن روز پدر خود را از دست می دهد و تحت سرپرستی برادرش قرار می گیرد در همان اوان با اینکه نوجوانی بیش نبود با امنیه های رضا خان قلدر مخالفت می ورزید و گاه بی گاه در مقابل زور و ظلمشان ایستادگی می کرد او در این زمان پی به بیداری مردم می برد و متوجه می شود که ثمره همه بدبختیها نتیجه بی سوادی و جهل مردم است لذا بفکر می افتد که خودش از این نعمت برخوردار شود ولی در آن ایام مدرسه یا مکتب خانه ای نبود که بتواند در آن به کسب و علم و دانش بپردازد. قرآن را بدون اینکه به مکتب خانه ای برود فرا گرفت بعزت هوش فوق العاده و سرشاری که داشت از این به بعد بود که مسئله آموز صد مدرس شد. حاج اسماعیل در سن بیست سالگی ازدواج می کند و ده سال بعد از این پیوند بخاطر جو ظلم و خفقان رژیم شاهنشاهی همچنین قحطی و گرسنگی که در منطقه سایه افکنده بود به کویت مهاجرت و در کنار خانواده خود به مدت چهار سال در آنجا زندگی می کند در کویت با اینکه زندگی مادی خوبی در پیش رو داشت اما روح بلند و ذهن کنجکاو وی بس وسیع تر و فراختر از زندگی منجلا ب وار مادی بود که بتواند به این قانع باشد او با بقیه اعضای خانواده به ایران عزیز بر می گردد تا با کولباری از توشه علم و تجربه به یاری مردم منطقه برخیزد او دیگر نه اینکه قرآن را بخوبی می دانست بلکه زبان عربی را براحتی تلفظ میکرد و براحتی به ترجمه و تفسیر قرآن می پرداخت و برای ارتباط با تمدنها و مشاغل دیگر کشورها زبان هندی را هم فرا گرفت تا بتواند به سهولت با بقیه ملل در ارتباط مستقیم باشد. حاج اسماعیل پس از مراجعت از کویت هر جا جوانی که انقلابی میدید شیفته اش می شد و تا می توانست با وی مصاحبت و معاشرت می کرد و بسیار افراد منطقه رشادتها و شجاعتهای وی را بیاد دارند در ایام خفقان رژیم شاهنشاهی در مجالس علنی افشاگری میکرد و بارها عکس شاه ملعون را بزیر کشید تهمتهای بسیاری را که افراد خائف خائن برای وی تراشیدند. یکی از خصوصیات حاج اسماعیل مبارزه پیگیری با فرهنگ غربی و مصرف زدگی داشت در اوایل پیروزی انقلاب فعالیتهای وی بشدت اوج گرفت و نقطه مهم علیه رژیم شاه در منطقه بود و شب و روز خود را وقف این کار کرد. بعد از پیروزی انقلاب برای اینکه تمام اوقاتش در خدمت اسلام قرار گیرد به لباس مقدس پاسداری در آمد و همراه دیگر جوانان به فعالیت پرداخت تمام جوانانیکه با او و در کنار او بوده اند هیچگاه او را پیر نیافتند. همیشه تمام مردم و دوستان را دعوت به خدمت به اسلام مینمود و مثال بارز آن پس از شهادت فرزندش حسین بود که پس از بوسه زدن به چهره معصوم حسین خدای را شکر کرد و دعای شهادت را ادا کرد و با او پیمان بست اسلحه اش را به زمین نگذارد او بلافاصله بعد از شهادت حسین، به جبهه شتافت و در اولین روز از سال جدید به درجه رفیع شهادت رسید و در بهشت شهدا محمد عامری در کنار فرزند دلبندهش بخاک سپرده شد.

وصیت نامه

خدای را شکر که این نعمت را برای ما کرامت فرمود و وجود شخصیتی بی نظیر همچون امام خمینی بین ملت ما ظاهر فرمود این بزرگترین عنایتی بود که خداوند عالم به ما کرامت فرموده است و الا ما اکثراً اشخاصی را به چشم ایمان داشتن به حساب می آوردیم و در نمازهای خود طلب سلامتی آنها را از خدا میکردیم که خود مورد عذاب خدا و ملائکه بودند و در دلهایمان از حرکت وجودشان بی اطلاع بودیم که باز هم بزرگترین ضرری بود که متوجه ما گشته بود حالا که در این مقام مقدس یعنی جبهه آمده ام هیچگونه آرزویی ندارم بجز این که آرزو داشتم به خدمت امام برسم و به واسطه قصور در خدمت جرئت آنرا به خود نمیدادم و خود را شایسته اتلاف وقت ایشان نمیدیدم باز هم آرزو داشتم دست آیت الله خلخالی را بجای دست علی بیوسم زیرا اگر این بزرگمرد علی وار نصیری ها و هویدا را اعدام نمی کرد شاید انقلاب ما خیلی لنگ تر پیش می رفت و در جائی که با پتک آن قبر ناپاک رضا قلدر را منهدم می نمود که آن باعث تسکین قلبهای داغدار می شد زیرا همان زمانیکه از بهترین فرزندان ما که مایه افتخاری برای ما و مملکت ما بود بدست دژ خیمان گشته و شکنجه میشدند و اربابانشان فوج فوج می آمدند این بر باد دهنده ایران و اسلام را به نام بنیانگذار ایران نوین یاد میکردند و آنرا گلباران میکردند خدا میداند چه داغهایی از این گفته های شیطان صفتان در دل دارند و به اشخاصی که به این بزرگمرد دسترسی دارند وصیت می کنم بجای من دست این بزرگمرد را ببوسند و به خود آقا خلخالی خواهش میکنم که یکسری به بوشهر و حومه آن بزند و در امورات قضائی و نهادهای انقلابی بررسی کامل بجا بیاورد زیرا تا آنجائی که بنده دیده ام برداشتم این بود که آقایان انتظار دارند که رجال برجسته ما هر چه بدست اربابانشان ترور شوند و هر چند بوسیله آنها منزوی و از صحنه خارج نمایند .

و به فرزندانم وصیت می کنم که با همدیگر هماهنگی داشته باشند و دو منزل در محمدعامری دارم یکی برای فرزندانم علی و محمد و مجید باشد که فعلاً هم خود آنها در آن نشسته اند و منزل دیگرم برای ابراهیم و عبدالله و عبدالرسول و روح الله و مریم باشد . و همسر م مادر ابراهیم از او میخواهم تا مادامیکه مایلند در خانه نزد فرزندانمان باشند و آبروی بنده را حفظ کند و هر آنی که خواستند شوهری اختیار کنند بعد از اتمام عده شرعی مجاز می باشند و مقداری هم بدهکار میباشم که مقدار پولی در بانک صادرات دلواری دارم و مقداری هم از حسین حاجی نژاد ساکن محمدعامری طلب دارم بگیری و بدهکاریهایم را بدهید و چونکه این بدهکاری در کویت میباشد یک سید ابوالحسن - هاشمی و دیگری حاجی غلام اهل بردخون ساکن فعلی کویت و دیگری حسین غلام احمدی میباشد البته مقداری از آن رد نموده ام چونکه ارز پایین آمده با تفاوت دینار بنده بدهکار میباشم و اگر کامل نشد منزل پایینی که متعلق به ابراهیم است بفروشید و یک منزل کوچکتري برای خود تهیه نموده و بقیه به طلبکارها بدهید .

مصاحبه

- ۱- چه کسی نام او را انتخاب کرد و انگیزه او از این انتخاب چه بود ؟ پدرش ، چون نام پیامبر بود
- ۲- به چه کسی یا چه کسانی علاقه داشت ؟ به تمام اعضا خانواده
- ۳- آیا در دوره ابتدایی مردود و یا ترک تحصیل نموده و علت آن چه بوده است ؟ مدرسه نرفته بود ولی سواد قرآنی داشت و از این طریق خیلی با سواد بود تا جائیکه به سران مملکتی نامه می نوشت .
- ۴- مدارک و پرونده شهید در کجا و نزد چه کسی است ؟ بنیاد شهید
- ۵- اوقات فراغت خود را بیشتر در چه زمینه های می گذراند ؟ (ورزش ، سینما ، مسجد ، مطالعه ، و ...)
- مطالعه و خواندن ادعیه و قرآن و به کشاورزی علاقه خاصی داشت و به ترویج گل و گیاه می پرداخت.
- ۶- روحیه اجتماعی او را توصیف کنید ؟ انسانی جدی و محکم بود و خیلی با حوصله و صبور بود ولی در رابطه با اخلاق های غیر اسلامی و انسانی حساسیت خاصی داشت .
- ۷- میزان علاقه و دیدگاه شهید نسبت به امام خمینی و ولایت فقیه را بیان کنید ؟ علاقه خاصی داشت و تا جائیکه قبل از انقلاب عکس امام در خانه ی خود می زد و هیچ حراسی از دولتیان نداشت .
- ۸- در خصوص ارادت و معرفت و محبت شهید به اهل بیت و توسل وی به ائمه اطهار توضیح دهید ؟ ارادت خاصی به اهل بیت داشت و در مراسم حسین و دعاهای کمیل و توسل شرکت فعالانه داشت
- ۹- هر گونه خواب و الهامات اطرافیان و یا دوستانه در ارتباط با شهید را توضیح دهید ؟ دختر شهید گلناز رستمی تعریف می کند که شب جمعه ای بود و پسر مریض بود و دلهره ای خاص داشتم و خیلی از این قضیه می ترسیدم و همان شب پدرم در خوابم آمد و خبر سلامتی پسر را به من داد و من صبح که از خواب بلند شدم پسرم بهبود کامل یافته بود .
- ۱۰- اولین بار در چه سنی به جبهه رفت ؟ در سال ۱۳۵۹ در حالیکه ۵۵ سال داشت
- ۱۱- عامل تشویق و تحرک اصلی اعزام به جبهه او چه بوده است ؟ دفاع از وطن و حمایت از ولایت فقیه و بعد از شهادت فرزندش تحول عظیمی در وی رخ داد .
- ۱۲- آیا در جبهه یا انقلاب مجروح هم شد ؟ در چه بیمارستانی بستری بود ؟ خیر در همان عملیات نخست شهید شد
- ۱۳- آخرین مرتبه ای که به جبهه می رفت چه حالات روحی داشت و چگونگی وداع او را بیان کنید ؟ با روحیه بالا و عرفانی در حالیکه از شهادت فرزندش خیلی غمگین بود ولی با همین غمگینی وقتی بر سر جسد فرزندش قرار گرفت دست به دعا و شکر برد .

۱۴- چگونه و توسط چه کسی از شهادت فرزندان با خبر شدید ؟ بوسیله برادران سپاهی با خبر شدیم

۱۵- آیا شهید تشییع جنازه شده است ؟ تاریخ و محل دفن و نام گلزار او را بیان کنید ؟ بله ، ۱۵/۱/۱۳۶۰ در گلزار شهدای محمدعامری

۱۶- از اینکه خانواده معظم شهید هستید چه احساسی دارید ؟ احساس خرسندی داریم

۱۷- شما به عنوان پدر یا مادر شهید چه پیامی ، سخنی با مردم و مسئولین دارید ؟ حامی مستضعفان و خون شهیدان باشند و بدانند که چرا خون شهیدان و جوانان به این راه رفته اند فضای سیاسی بازی در جامعه حاکم کنند و نگذارند خون شهیدان هدر رود .

فضایل اخلاقی

شهید از مردان مرد میدان زندگی و تجربه بود علاقه ی وی به انسانیت و درست زیستن ، یک نوع ابهت و شکوه خاصی در چهره ی وی نمایان کرده بود که باعث به اوج رسیدن شخصیت وی می شد جدی بودن و صریح گویی در کلام و عمل همه را مبهور خود کرده بود و با وجود کبر سن و سال ، شجاعت و بی باکی خاصی در وی نهفته بود . به این دلیل همیشه محفل انس با قرآن در خانواده ی وی دایر بود دختر وی می گوید : پدرم تبحر خاصی در انسان شناسی داشت و با اندکی مصاحبت و هم نشینی با شخص خاصی ، می توانست شخصیت و بعضی از ویژگی های شخص وی را حدس بزند . شهید رابطه تنگاتنگی با علما و بزرگان دین داشت به هم نامه نگاری می کردند . از همان اوایل انقلاب ملبس به لباس مقدس سپاه شدند و مبارزه ی جدی خود علیه مخالفان انقلاب شروع کرد و چیزی که از شهید مشهود است صبر و بردباری و حوصله وی در برابر مشکلات و گرفتاری ها بود تا آنجا که وقتی روی جسد بی جان فرزند خود قرار می گیرد . با شهادت کامل ندا سر می دهد که خدایا این قربانی را از من بپذیر و خود چندی بعد از این ماجرا ، قربانی راه حق می شود و معصومانه و قهرمانانه در حالیکه آیه السابقون السابقون می خواند ، جان عزیز خود را در برابر یگانه عزیز دهر و جهان فدا می کند .

خاطرات

یادم می آید وقتی پای فیلم شکست حصر آبادان نشسته بودیم و چهل روز از شهادت حسین رستمی گذشته بود حاج اسماعیل رستمی به من گفت که فلانی برویم خانه و کیف و وسایل شخصی ام را آماده کنیم وقتی به خانه رسیدیم من گفتم ، حداقل بگذار صبح وسایل را آماده کنیم مگر قصد مسافر به جای خاصی داری گفت: دیشب خوابی دیده ام که باید به آن عمل کنم ، خواب دیده ام که مسافرت هستم و باید خیلی زود راهی سفر شوم بالاخره همان شب وسایل را بست و فردای همان روز عازم جبهه شد ، چون به زبان عربی مسلط بود ، از او درخواست کردند که مسئول بازجویی از اسیران عراقی شود ولی وی نپذیرفت و زیر بار این مسئولیت نرفت و گفت که من برای هدف خاصی آمده ام و این کار من نیست به هر ترتیب به خط مقدم اعزام شد و در حین عملیات آیه ی السابقون السابقون می خواند و به آرزوی دیرینه خود رسید . [۱]

+++++

یادم می آید روزی به پدرم گفتم که من هم خیلی دوست دارم مانند زن های دیگر به جهادسازندگی بروم و مثل مردم دیگر در این امر سهمی داشته باشم او دست من را گرفت در حالیکه خیلی بچه بودم و به باغچه حیاطمان برد و گفت اگر می خواهی در جهاد سازندگی فعالیت کنی این باغچه را آب بده تا باعث سر سبزی گیاهان و گلها شود و همانروز با دست های نازنینش گل یاس در باغچه کاشت که تا امروز هم از آن یاس گل های خوشبو شکفته می شود و عطر آن روزها را به یادمان می آورد . [۲]

خاطره نویسی : محمدنامی خاطره نویسی : گلناز رستمی (فرزند شهید)



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران